سرقت ۶۰ خودرو در مشهد

اخبار کوتاه

باند هفت نفره سرقت خودرو در عملیات ضربتی مأموران پلیس آگاهی مشهد در حاشیه شهر به دام افتادند. متهمان این پرونده که همگی از مجرمان سابقه‌دار هستند در اظهارات خود به ۶۰ فقره سرقت خودرو اعتراف کردند. مأموران پلیس آگاهی مشهد در بازرسی از مخفیگاه متهمان تعداد زیادی لوازم سرقتی خودرو را کشف و ضبط کردند. در این عملیات مجریان قانون ضمن شناسایی دو انبار ضایعاتی که متهمان اموال سرقتی خود را در این مکان‌ها به فروش می‌رساندند، با دستور قضایی مهر و موم کردند. پرونده هفت متهم به دام افتاده برای ادامه تحقیقات در اختیار مقام قضایی قرار گرفت.

دو کشته در نزاع خیابانی

شامگاه جمعه افرادی ناشناس به علتی نامعلوم در خیابان جهاد سبزوار با یکدیگر درگیر شدند که در اثر این نزاع خونین دو نفر از طرفین دعوا در صحنه جرم به قتل رسیدند. یک منبع آگاه که خواست نامش برده نشود روز گذشته به ایرنا گفت که در این درگیری یک نفر دیگر هم به شدت مصدوم و به بیمارستان امداد شهید بهشتی سبزوار منتقل شد. پلیس در حال تحقیقات بیشتر برای روشن شدن زوایای پنهان این ماجرا است.

سقوط خودرو به دره خلج

یک دستگاه خودروی سواری پراید به علتی نامعلوم به داخل دره‌ای در ارتفاعات خلج مشهد سقوط کرد. در اثر این سانحه، راننده پراید به شدت مصدوم و پس از رهاسازی از داخل اتاق خودرو از سوی مأموران آتش‌نشانی مشهد، به بیمارستان منتقل شد. علت این حادثه از سوی عوامل پلیس راه در دست بررسی است.

مرگ مرد فراموشکار در ارتفاعات سرخس

معاون امداد و نجات جمعیت هلال احمر خراسان رضوی از کشف جسد مردی میان‌سال در ارتفاعات سرخس خبر داد. ابراهیم بهمن‌آبادی در این‌باره گفت: عصر روز گذشته نیروهای امدادی پایگاه شهید عیار پس از ۴ ساعت عملیات جست‌وجو جسد مرد مفقود شده‌ای که دچار بیماری فراموشی بوده را در ارتفاعات صعب‌العبور روستای شورلق پیدا کردند.

ما ۴ نفر هم‌محله‌ای بودیم

یکی از اعضای باند «هکرهای ۱۷ساله» از روزهای دستگیری و مسیر اشتباهی که رفته است می‌گوید

محمد جواد ابوعطا
m.abouata@shahraranews.ir

مهدی کلاس دهم را تمام می‌کند، خودش می‌گوید دیگر حوصله درس خواندن را نداشته است. دنبال کار می‌رود اما نه مدرک تحصیلی داشته و نه تخصص دندان‌گیری. بیکاری، بی‌پولی و سرکوفت‌هایی که در سن هفده سالگی می‌شنود، احساساتش را به غلیان می‌آورد و تصمیم می‌گیرد که خودش را به همه و به خصوص اطرافیان ثابت کند. تنها الگوی به ظاهر موفق اطرافش، نوجوانی هم سن و سال خودش بوده که با شرایط شبیه او، توانسته در مدتی کوتاه با استفاده از فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، خودش را از اتهام «بی‌عرضگی» برهاند. وقتی مهدی شرایط سفید زندگی‌اش را برای دوستش تعریف می‌کند، با استقبال گرم او روبه‌رو می‌شود و همین دیالوگ کوتاه، نقطه عطفی می‌شود برای یک رفاقت سیاه. زمانی با این نوجوان هفده ساله در ساختمان پلیس فتای خراسان‌رضوی روبه‌رو می‌شوم که او و ۲همدستش به دلیل جرائم سریالی‌شان دستگیر شده‌اند و با اتهام کلاهبرداری ۲میلیارد تومانی در حال بازجویی هستند. ماحصل این دیدار منجر به مصاحبه با یکی از متهمان باند «هکرهای ۱۷ ساله» می‌شود که ماحصل آن را در ادامه می‌خوانید.

چند وقت است که این کار را می‌کنید؟

حدود ۳تا ۴ماه.

اما در پرونده‌ات آمده که نزدیک ۲سال است!

نه این درست نیست و من تنها چندماه است این کار را می‌کنم. البته گاهی کار را موقتا تعطیل می‌کردیم و دوباره شروع می‌کردیم.

چرا حاضر شدی تن به کلاهبرداری بدهی؟

بیکار و بی‌پول بودم. هیچ چاره دیگری نداشتم. بی‌پول که باشی حاضری هر کاری بکنی. رفاقتی وارد این کار شدم، اصلا وقتی بحث رفاقت مطرح می‌شود حاضری برای رفیقت هر کاری بکنی، حتی اگر بگوید موادمخدر جابه‌جا کن، انجام می‌دهی.

در این باند چند نفر بودید و چطور با هم آشنا شدید؟

ما ۴ نفر بودیم و هم‌محله‌ای بودیم، علیرضا را خودم به سردسته باند معرفی کردم که او نقشش فقط دریافت کالاهای خریداری شده بود و به ازایش تنها پول غذا و لباسش را پرداخت می‌کردیم ولی وجه نقد به او نمی‌دادیم. یکی از دوستانمان را چند وقت پیش گرفتند و چون سنش ۱۸سال شده بود الان در زندان است.

چقدر درس خوانده‌ای و چطوری با این شگرد آشنا شدی؟

من تا کلاس دهم بیشتر نخوانده‌ام. این کار را یکی از دوستانم شروع کرده بود که خودش می‌گفت از یکی دیگر یاد گرفته بود که کم‌کم به من هم آموزش داد.

وظیفه تو در این باند چه بود؟

همه کار می‌کردم.

می‌دانستید برای افرادی که ندانسته فریب شما را می‌خوردند چه مشکلاتی درست می‌کردید؟

بله می‌دانستیم که حسابشان مسدود می‌شود، ولی نمی‌توانستیم از کارت‌های بانکی خودمان استفاده کنیم.

این پول‌ها از کجا می‌آمد؟

در کانال‌های تلگرام و پیج‌های مختلف اینستاگرام کالاهایی که وجود خارجی نداشتند را با نصف قیمت اصلی‌اش برای فروش می‌گذاشتیم و موقعی که فردی فریب می‌خورد و برای این کالا حاضر به واریز مبلغ بود، شماره کارت افرادی که می‌خواستند کالای گران‌قیمتی را در فضای مجازی بفروشند را می‌گرفتیم و به این افراد می‌دادیم. بعد از واریز وجه رسید واریز را برای فروشنده می‌فرستادیم و با تاکسی کالا را تحویل می‌گرفتیم. چون کالاها معمولا گوشی‌های تلفن همراه نو بود و کارتن و همه چیز داشت، خیلی راحت آن‌ها را توی بازار به قیمتی کمتر می‌فروختیم.

خانواده می‌دانستند چه کار می‌کنید؟

نه از هیچ چیز خبر نداشتند. نمی‌گذاشتم بفهمند و هر وقت سؤال می‌پرسیدند می‌گفتم که کارهای اینترنتی می‌کنم و آن‌ها چیزی نمی‌گفتند.

کی متوجه شدند؟

موقعی که دستگیر شدم، مادرم در خانه بود. خودم می‌دانستم چرا دستگیر شده‌ام اما مادرم نمی‌دانست که مأموران برایش توضیح دادند.

از موقعی که دستگیر شده‌ای خانواده‌ات را دیده‌ای؟ واکنش آنها چه بود؟

نه ندیده‌ام و نمی‌دانم چه می‌کنند.

فکر می‌کردی دستگیر شوی؟

نه اصلا فکرش را نمی‌کردم، چون هیچ سرنخی از خودمان به جا نمی‌گذاشتیم. روزی یکی به من گفت که آخر دوستانت تو را گیر می‌اندازند که همین‌طور هم شد و یک روز که سردسته باند برای دریافت جنس رفته بود، مأموران دستگیرش کردند و او هم همه ما را لو داد.

موقع کلاهبرداری‌ها نمی‌ترسیدید که گیر بیفتید؟

همیشه استرس داشتیم. چون ممکن بود طرف مقابلمان مأمور باشد و ما را شناسایی کند.

این سرقت‌ها ارزشش را داشت؟

نه اینکه فکر کنید چون دستگیر شده‌ام این‌طور می‌گویم، ولی واقعاً ارزشش را نداشت. یعنی اگر سرکار بروی و فقط ماهی ۵۰۰هزار تومان مال حلال به خانه‌ات ببری و سر راحت روی بالشت بگذاری، ارزشمندتر و بابرکت‌تر از پول زیاد حرام است. ما یک لحظه آرامش و قرار نداشتیم. حالا هم که سابقه‌دار شده‌ایم و جوانی‌مان در زندان از بین می‌رود. خانواده‌مان هم باید زندگی‌شان را بگذارند و با رد مال شاکیان را راضی کنند تا ما بتوانیم آزاد شویم.

اخبار جهان

مرگ جوان آمریکایی در حمله پلیس

آمریکا| ایرنا | در ادامه ناآرامی‌های آمریکا و حمله نیروهای پلیس به افراد معترض به قتل یک شهروند سیاهپوست به‌دست پلیس، یک جوان نوزده‌ساله در شهر دیترویت ایالت میشیگان آمریکا به ضرب گلوله پلیس کشته شد. ترامپ نیز روز گذشته معترضان به قتل جورج فلوید شهروند سیاهپوست را در شهر مینیاپولیس ایالت مینه سوتا، اراذل و اوباش دانست و تهدید کرد، هدف تیراندازی نیروهای پلیس و ارتش قرار خواهند گرفت.

پرتغال ۵.۴ ریشتر لرزید

پرتغال| ایسنا | سازمان زمین‌شناسی ایالات متحده آمریکا از وقوع زمین‌لرزه‌ای به بزرگی ۵.۴ ریشتر در پرتغال خبر داد. این زمین‌لرزه ساعت ۳:۲۹ بامداد دیروز در ۱۹۶۵ کیلومتری جنوب غربی پرتغال به وقوع پیوسته است. هنوز هیچ گزارشی مبنی بر تلفات و خسارات احتمالی ناشی از این زمین‌لرزه اعلام نشده است.

افزایش قربانیان کرونا در روسیه

روسیه| ایلنا | شمار مبتلایان به ویروس کرونا در روسیه در ۲۴ ساعت گذشته ۸۹۵۲ نفر افزایش یافت. بنا بر گزارش مرکز مبارزه با کرونای روسیه مبتلایان کرونا در این کشور تاکنون ۳۹۶ هزار و ۵۷۵ نفر است که از این میزان ۴۵۵۵ نفر قربانی این بیماری خطرناک شده‌اند. همچنین از میزان مبتلایان کرونا نیز تاکنون ۱۶۷ هزار و ۴۶۹ تن نیز بهبود یافته‌اند و وضعیت ۲۳۰۰ نفر نیز وخیم گزارش شده است.

معمای پلیسی

مرگ مشکوک مدیرعامل

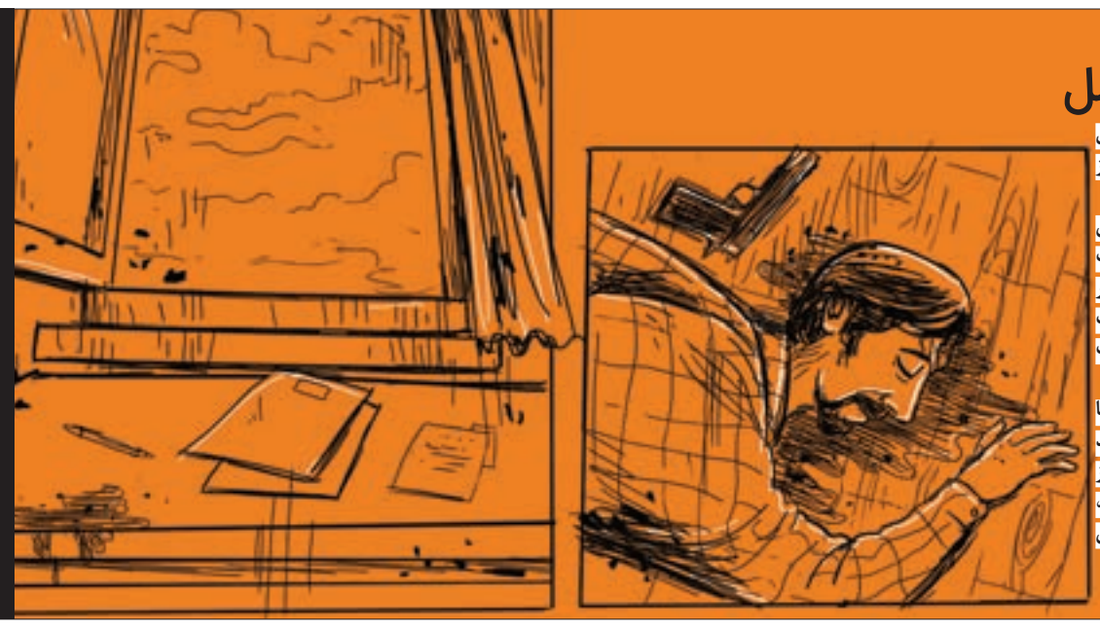

طرح: رضا جنگی

امیرعباس واسعی | با اعلام گزارش خودکشی مدیر عامل شرکت تجاری مشهور مشهد به اداره آگاهی، یکی از کارآگاهان جنایی مسئول رسیدگی به این پرونده شد.

محل جرم کاملا به‌هم ریخته بود. رئیس هیئت مدیره این شرکت به کارآگاه توضیح داد که همکاران صدای شلیک می‌شنوند و بعد هم موضوع را به او خبر می‌دهند. او در بخش دیگری از اظهاراتش هم گفت که مدیرعامل فوت شده درگیر مسائل خانوادگی و البته طرح‌هایش در شرکت بوده و این اواخر حال روحی خوبی نداشته است.

کارآگاه به محض ورود به اتاق رو به بقیه کرد گفت: «اینجا قتلی رخ داده، هیچ‌کس از ساختمان خارج نشود.» بعد نگاهی به جسد کرد، خون از سمت چپ شقیقه روی میز و زمین ریخته بود، پنجره باز و چند پرونده روی میز بود، اسلحه‌ای کوچک کنار و پهلوی راست جسد روی زمین بود و خودکار متوفی روی میز قرار داشت.

چگونه کارآگاه متوجه شد که این ماجرا قتل است؟

لطفا پاسخ خود را به شماره ۳۰۰۰۷۲۸۹ پیامک کنید.
پاسخ معمای یکم خرداد ماه «تصادف»: راننده پراید مقصر است. از صدمائی که به ماشین‌ها وارد شده، معلوم است که سمند عبور کرده و ماشین پراید به پهلوی آن زده‌است. در عین‌حال حق تقدم با ماشین‌هایی است که در خیابان اصلی هستند و بهتر است هنگام ورود از قرعی به اصلی به این موضوع توجه شده و با احتیاط وارد خیابان اصلی شد.

جدول شماره: ۲۹۴۱

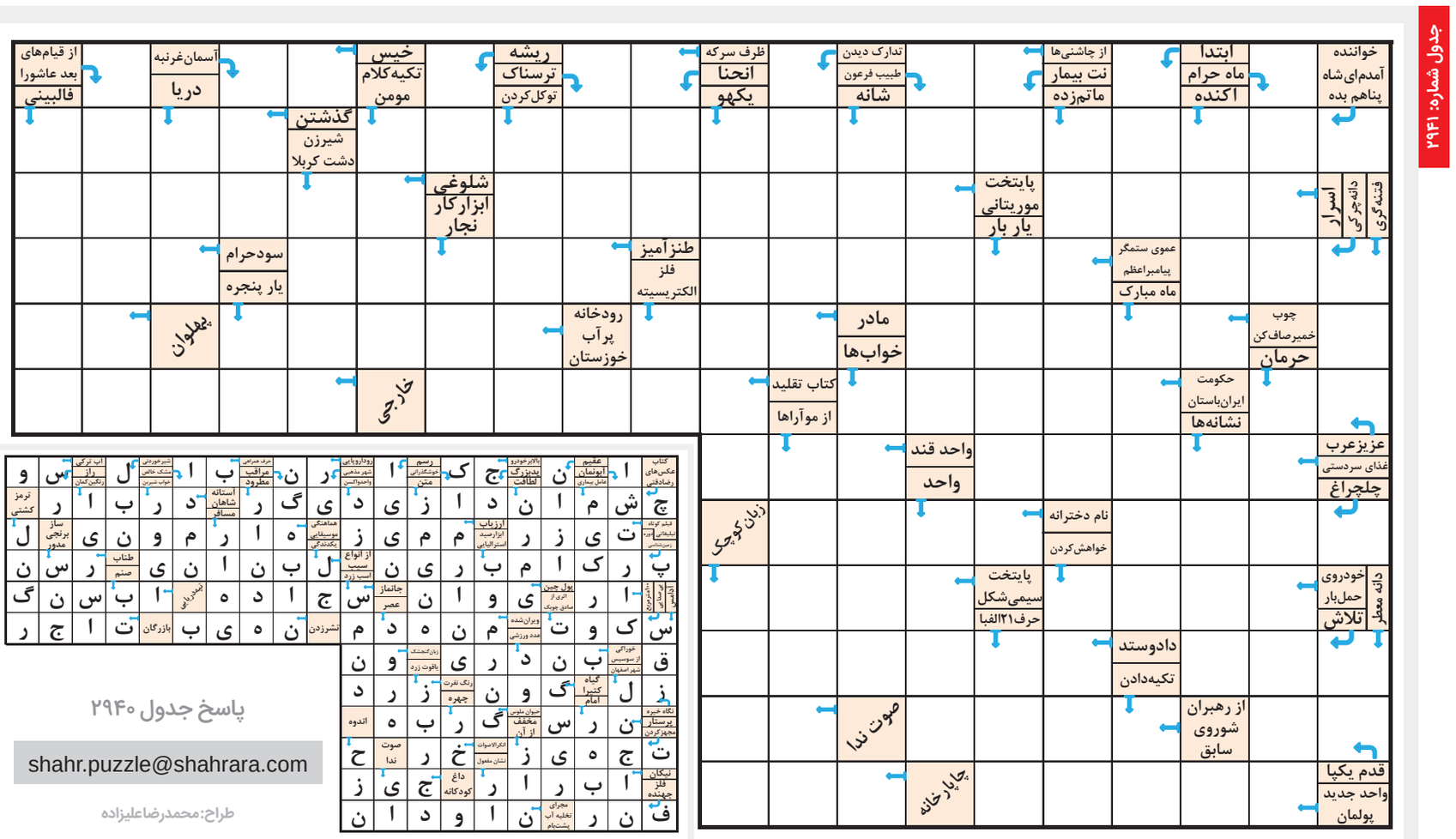

پاسخ جدول ۲۹۴۰

shahr.puzzle@shahrara.com

طراح: محمدرضا علیزاده

داستان جنایی

گریز (قسمت دوم)

ایلیا موسایی

سه‌روز قبل اما همه‌چیز برای مرتضی طور دیگری می‌چرخید. دو ماهی بود از سر کوک کردنِ کِیف، قلیان می‌کشید. رفیقش پوریا پیام داده بود که بیاید و یک شَب توی جمعشان باشد بنشینند پای بساط قلیان و خوش باشند.

مرتضی در صرافی را که قفل کرد، به دایی پیام داد که «حسابا صفره دایی جان» و کرکره‌ها را داد پایین و دزدگیر را زد. ساعت ۹ بود که با پژو ۲۰۶ دلفینی‌اش راه افتاد.

جمع خوبان بود. نادر گل جمع بود. گردنش تتو داشت و نوک سبیل‌هایش را به سمت بالا تابانده بود. مدام چیزی می‌پراند و همه می‌زدند زیر خنده. سرقلیان کهربایی شخصی خودش را توی دست گرفته بود و آن را بین انگشتانش بازی می‌داد و می‌چرخاند؛ ذهنی‌اش نقره حکاکی‌شده و منگوله‌های نگین‌دار داشت. مرتضی خودش را کنار پوریا جا داد. نادر داشت پُک می‌زد. دود را که فرستاد هوا نگاهی به مرتضی انداخت.

«رسیدم بر در دالونت ایول /شنیدم قل‌قل قلیونت ایول
شنیدم بی‌منی خوابت نمیاد /خم و قلیون بلاگردونت ایول»

با دهنی نقره‌کوب چند تقه روی ذغال‌دانِ قلیان زد و گفت: «بر شاه عباس صفوی» همه بلند گفتند: «بشماااار» و خندیدند. بعد سرقلیان نقره‌ای خودش را باز کرد شلنگ را کج گرفت و دست به دست کرد. سرقلیان نقره را به سمت مرتضی اشاره کرد: «حکایتش اینه که شاه عباس می‌خواسته قلیون رو از سر ایرونیا بندازه. ولی خودش ورافتاد و قلیون موند» مرتضی لبخندی تحویل داد. نادر پرسید: «متولد چندی داداش؟» مرتضی گفت: «هشتاد و یک» نادر رویش را برگرداند «جان تو می‌گم چرا کام قلیونم پایین اومد. نگو دهه هشتادی دید، فسش در رفت» همه زدند زیر خنده. مرتضی بور شد. پوریا در گوشش گفت که جدی نگیرد. مرتضی گفت: «یه بار ببرمت با دایی‌ام بشینی پای بساط تریاک اون‌وقت فس خودت درمی‌ره» نادر چای و خرما را سمت مرتضی دراز کرد گفت: «داداش شوخی کردم. بیا چای و خرما بزن برات خوبه. قلیون فشارو میاره پایین یهو فشارت نیفته رو دستمون غش کنی...» شلیک خنده جمع، مرتضی را کفری کرد. چای را با دستش چپ کرد روی قالیچه.

نادر گفت: «جان تو هوا خنک بشه و پاییز بیاد باید یه سر بریم تهرون. ببرمتون آش نیکوصفت بزنیم و بعدش قلیون خوانسار میاره محشر. اونو باید با اهل دل قدیمی بشینی. آره داداش قلیون آداب داره» بعد گفت: «فرداش هم می‌ریم دروازه دولت دیزی قلندری»

شلنگ قلیان که رسید به مرتضی، رو تُرش کرد و ردش کرد به پوریا. پوریا گفت: «ها؟» «سیگار می‌کشم. حال قلیونو ندارم» سیگارش را بیرون آورد و تا پوریا بجنبد، مرتضی سیگارش را چسباند به ذغال قلیان... مرتضی فقط همهمه‌ای شنید و دید که دست نادر چیزی را پرت کرد سمتش. بالای ابرویش صدای گنگی کرد و سوزش عمیقی توی پیشانی‌اش رخنه کرد. سرقلیان کهربای نقره‌کوب جلو پای مرتضی افتاد و حس کرد قطره‌های خون روی ابروی چپش می‌سُرد.

نادر را گرفته بودند. داد زد: «آشغال تو جمع سیگار تو با ذغال قلیون روشن می‌کنی؟ از فحش ناموسی بدتره این کارت» دوسه‌نفری او را گرفته بودند از جایش بلند نشود. پوریا شیلنگ قلیان را رول کرد روی قالیچه و مرتضی را گرفته بود. مدام می‌گفت: «داداش این نمی‌دونه. چته تو؟» مرتضی را با هُل و زور بیرون برد.

توی ماشین، پوریا یک دستمال کاغذی از روی داشبورد برداشت و گذاشت روی زخم بالای ابرو. گفت: «عجب شری شد. بریم یه دوری بزنیم مرتضی. از سرت بپره» مرتضی گفت: «پیاده شو» «تو چته؟ می‌خوای سر من خالی کنی؟»

«پایین»

پوریا در را محکم به هم کوبید و رفت.

مرتضی آن‌قدر آنجا ماند که جمع کم‌کم شروع کردند به بیرون آمدن. ساعت نزدیک یک بود. نادر از جمع دور شد و کنار درخت تنومندی که لبه جو بود ایستاد. داشت با گوشی موبایلش صحبت می‌کرد. مرتضی آرام پیاده شد. کاتر را از جیبش بیرون آورد و تا به نادر رسید از پشت او را زد.

ادامه دارد...

با اسکن کد قسمت اول داستان را در اینجا بخوانید

مسعود برازنده، رئیس جمعیت هلال احمر شهرستان قوچان:

دقایق بامدادی دیروز یک دستگاه خودروی ال ۹۰ با یک سواری پراید در جاده قوچان به درگز با یکدیگر برخورد کردند. در اثر این سانحه رانندگی جاده‌ای یک نفر جان خود را از دست داد و دو نفر دیگر نیز مصدوم و راهی بیمارستان شدند.